

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

نویسنده: سید فرزام حسینی

فرستنده: فرید پرواز

۰۶ جولای ۲۰۱۴

شعر «ریتسوس» تبارنامه رنج آدمی است

مصاحبه با «علی عبداللہی» به بهانه ترجمه «دروغ های قشنگ» گزیده ای از شعرهای «یانیس ریتسوس»



قصدم این بود که هم خواننده با شعرهای عاشقانه ریتسوس، هم با کارهای سیاسی- اجتماعی، منظومه های بلند و همچنین با سوگ سروده های او آشنا شود.

ریتسوس شاعر مهم ترین دوران قرن بیستم است، دوران تلاطم های سیاسی، اجتماعی، جنگ سرد، جنگ های مختلف، کودتاها و... ریتسوس شاعر سیاسی- اجتماعی بزرگی است. به باور منتقدان مهم دنیا، او در منظومه سرائی، شعر نمایشی، شعر کوتاه، شعر روائی و باز تولید اسطوره های یونانی در شعر و تمام گونه های شعری نمونه های درخشانی دارد

بی شک هر آدم سیاسی دغدغه های وجودی و اگزیستانسیالیستی دارد که ریتسوس و هر شاعر دیگری هم از این قاعده برکنار نیست. این که بگوئیم هر شاعر سیاسی فقط باید یا می تواند از دغدغه های دم دست سیاسی بگوید، داوری شتابزده و کلیشه ئی است

یکی از سیاسی ترین شاعران جهان در عصر حاضر و نیز معترض ترین آنها: شاعری که شعر سیاسی می نوشت و معتقد به این نوع شعرنویسی بود، اما شاعر نمی داد و جایگاه شعری اش به همین دلیل هیچ گاه تنزل پیدا نکرد. از عشق هم می نوشت، شعر رمانتیک هم در کارنامه کاری اش دارد، اما حتی آنجا هم از امر اجتماعی غافل نبود: «یانیس

ریتسوس»، شاعر معاصر یونانی که در ایران از اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ به زبان فارسی توسط ترجمه هائی از «احمد شاملو»، «محمدعلی سپانلو» و «قاسم صنعوی» معرفی شد و بعدها مترجمان کار بلد دیگری همچون زنده یاد «فریدون فریاد» و «احمد پوری» سراغش رفتند. اخیراً نیز کتاب «دروغ های قشنگ» را که برگزیده ای از چند دفتر شعر ریتسوس است، «علی عبداللهی» به فارسی- دری برگرداننده و توسط نشر «گل آذین» منتشر شده است. به همین مناسبت با این شاعر و مترجم مصاحبه ای داشتم تا از ریتسوس، جهان شعری اش و ترجمه شعرهای او به فارسی- دری بگویم. عبداللهی متخصص زبان المانی است و شاعران و نویسندگان زیادی را تا به امروز برای نخستین بار در ایران توسط ترجمه هایش معرفی کرده است. مشروح مصاحبه را در زیر می خوانید.

«بیانیس ریتسوس»، جزو شاعرانی محسوب می شود که مترجمان فارسی زبان کمتر به سراغش رفته اند. علت این مسأله چیست؟ می دانیم که ریتسوس در سطح جهان شاعر شناخته شده و مهمی است، چرا شعرش در ایران با استقبال مترجمان مواجه نشده است؟

به نظر من این طور نیست. کدام شاعر خارجی در ایران به خوبی معرفی شده که ریتسوس شده باشد؟ تازه ریتسوس بیشتر از بسیاری شاعران خارجی دیگر مورد توجه قرار گرفته است و از قضا بر شعر معاصر فارسی تأثیر زیادی گذاشته به خصوص بر شعر اجتماعی - سیاسی ما در پیش و پس از انقلاب. شاعران انقلابی و چپ گرا و حتی شاعران اجتماعی با گرایش های دیگر از او خیلی چیزها آموخته اند. «قاسم صنعوی»، «محمدعلی سپانلو»، «فریدون فریاد»، «احمد شاملو»، من و «احمد پوری» از او شعر ترجمه کرده ایم. فقط فریدون فریاد نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه از ریتسوس شعر منتشر کرده. در جنگ ها و مجلات هم زیاد شعر از او درآمده. حتی خانلری هم از وی ترجمه کرده در مجله سخن و بعد مجموعه آثارش. به نظر من کم هم نبوده استقبال فارسی زبان ها از او. ما با توجه به امکانات مان ریتسوس را خوب می شناسیم.

از تأثیر ریتسوس بر شعر اجتماعی-سیاسی ایران گفتید، مصادیق و عینیت های این تأثیر چیست؟

نمونه های زیادی می توان نام برد. ولی مختصراً از برخی خصلت ها نام می برم که در شعر معاصر وجود دارد و چه بسا - خواسته یا ناخواسته- با گوشه چشمی به ریتسوس وارد شعر ما شده اند. آنچه در شعر معاصر به شعر عینیت گرا یا شعر اشیاء معروف است، سوای خصلت های خاص خود و نیز تأثیر همزمان از پیشنهاد های نیما «در حرف های همسایه» و ریلکه در «چند نامه به شاعری جوان» (نیما هم از ریلکه خیلی متأثر است) و همزمان از «پابلو نرودا»، «اکتاویو پاز»، «برشت» و «مایاکوفسکی»، رنگی از نگاه و نگرش ریتسوس را هم در خود دارد. همین طور بخش خلاقه گریزان از شعارگویی در شعر سیاسی-اجتماعی ما از بعد از سال های دهه ۴۰ تا امروز و البته شاعران چپ گرا و امدار شعر ریتسوس هستند. مجال ذکر تمام نمونه های عینی نیست ولی این بارقه ها را مشخصاً می شود در شعرهای «محمدعلی سپانلو»، «شمس لنگرودی»، «کلاهی اهری»، «تقی خاوری»، «ایرج ضیائی»، «کیوان قدرخواه»، «فریدون فریاد»، «رضا چایچی»، «شهرام شیدائی»، «علیرضا آبیژن»، «علیرضا عباسی»، «رسول یونان» و چند تن دیگر دید. البته رویکرد این شاعران به عناصر یاد شده متفاوت است و منظورم به هیچ وجه تقلید این دوستان از ریتسوس نیست، بلکه توجه به پیشنهاد های اوست از زوایای مختلف.

چه ویژگی هائی در شعر ریتسوس نهفته است که وی را به شاعری مهم بدل می کند؟ تا جانی که «لونی آراگون» او را مهم ترین شاعر دوران می داند...

ریتسوس شاعر مهم ترین دوران قرن بیستم است، دوران تلاطم های سیاسی، اجتماعی، جنگ سرد، جنگ های مختلف، کودتاها و... ریتسوس شاعر سیاسی- اجتماعی بزرگی است. شاید یکی از مهم ترین شاعران اجتماعی دوران ما باشد و نیز میراث او در ادبیات جهان غیرقابل انکار است. به باور منتقدان مهم دنیا، او در منظومه سرائی، شعر نمایشی، شعر کوتاه، شعر روائی و بازتولید اسطوره های یونانی در شعر و تمام گونه های شعری نمونه های درخشانی دارد. نوع نگاه او به عینیت گرائی و رویدادهای روزمره و نیز کاربرد خاص عناصر سوررئالیسم و اسطوره در شعر شاخصند. شعر ریتسوس نمونه ناب شعر مدرن است که در آن عینیت گرائی به نحو احسن اجراء می شود و نیز دریافت شاعرانه از وقایع روزمره. همه اینها در کنار انسان گرائی سرشار شاعر قرار می گیرند و از او شاعری می سازند همه جانبه و جامع.

فکر می کنید مهم ترین بخش کارنامه شعری ریتسوس شعرهای سیاسی اوست؟ در واقع شعرهای سیاسی این شاعر است که به محبوبیت دوچندان او دامن زده؟

بی تردید شعر سیاسی- اجتماعی او بخش اعظمی از کارنامه شعری اش را در برمی گیرد ولی نگاهش به عشق نیز خاص است، شعرهای عاشقانه اش به خصوص در کتاب «نیمدایره/اروتیکا» نیز درخشاند که در ایران امکان انتشار همه شان نیست. من بخش هایی از آن را در دفترم برگرداندم- شعرهای او آخر عمرش درونمایه های فلسفی قدرتمندی هم دارند. او البته مترجم توانمندی هم بود و شعر جهان را به یونانی ترجمه کرد یکی دو داستان و یک رمان قطور هم در طول عمرش نوشت.

آنچه از شعر ریتسوس برمی آید این است که وی علاقه شدیدی به روایت دارد. در شعر هایش کمتر اثری از توصیف به چشم می خورد، گرایش شدیدی به بازسازی واقعیت موجود دارد، از این منظر جایگاه شعری وی را چطور می توان تبیین کرد؟

بله، روایت در شعرش جایگاه برجسته ای دارد ولی توصیف هم در آن به چشم می خورد ولو کمتر ولی بازسازی واقعیت را با شما موافق نیستم. او روایت دیگری از واقعیت را باز می گوید که مثل همه شاعران چه بسا روایتش لزوماً با واقعیت عینی همخوان نباشد. گاهی تمام شعر او یک واقعیت بیرونی است یا چنین می نماید که با واقعیت بیرونی همسان و همانند است، ولی در انتهای شعر، چرخشی ناگهانی، تمام تلقی ما را دگرگون می کند و جهان شاعرانه ای خاص و ناب شکل می گیرد. هنر ریتسوس در همین جا نهفته است که او را از شاعری شیء گرای خشک بدل به شاعری چیره دست می کند چون حس های طبیعی را خوب می شناسد و با انرژی نهفته در اشیا به خوبی آشناست. این از شگردهای خاص ریتسوس است. ریتسوس رفتاری خاص با اشیا و اعیان دارد و آنها را با مهارت در شعر جاسازی می کند در عین حال که تخیل در شعرش جایگاهی ویژه می یابد. همه چیز در شعرش در تعادلی زیرین روی می دهد. نه تخیل سوررئالیستی افراطی عمل می کند و نه شیء گرائی. مگر نه این که شاعر بزرگ با تدابیر خاصش سعی می کند تخیل را در شعر مهار و از آن استفاده ای به جا کند؟ همان چیزی که ازش به «تخیل فرهیخته» یاد می کنند.

ریتسوس خلاف لایه سیاسی و اعتراضی شعرش، درگیری زیادی با مسائل هستی شناسی و بنیادین دارد: این دو دغدغه چطور کنار هم قرار می گیرند؟ اغلب شاعرانی که سیاسی می نویسند و خود نیز فعالیت سیاسی دارند-مانند ریتسوس- از مسائل دیگر غافل می شوند، اما این دو دغدغه در مورد ریتسوس چطور تلافی پیدا می کند؟

بی شك هر آدم سیاسی دغدغه های وجودی و اگزیستانسیالیستی دارد که ریتسوس و هر شاعر دیگری هم از این قاعده برکنار نیست. این که بگوئیم هر شاعر سیاسی فقط باید یا می تواند از دغدغه های دم دست سیاسی بگوید، داوری شتابزده و کلیشه نئی است. در مورد شعر سیاسی، حتی در دوران کهن و ادبیات کلاسیک: «هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد/ هم رونق زمان شما نیز بگذرد» می دانید که این مطلع شعری است سیاسی از سیف فرقانی مربوط به قرن ها پیش که هم سیاسی - اجتماعی است و هم ازلی - ابدی. به هر حال آرمان سیاسی هر هنرمندی در نسبت مستقیم با تعریف او از هستی و از مسائل آن معنا می یابد. شاعر سیاسی بی دغدغه عمیق، بدل به شعارگوی سیاسی می شود. ریتسوس در اغلب شعرهای خود شعار نمی دهد و اصولاً شاعر سیاسی به معنای نازل کلمه نیست ولو این که به باوری خاص معتقد و حتی مؤمن باشد. از این رو موقعیت های خاص دوران خود را بدل به وضعیت های ازلی ابدی می کند، در بیشتر کارهایش چنین است و شعرش در نهایت تبدیل می شود به تبارنامه رنج آدمی و تلاش وی برای تغییر وضع موجود. اینها خودش فلسفی نیست مگر؟ ما باید توقع خود را از شعر سیاسی - اجتماعی بالا ببریم و لزوماً تعریفی دم دستی از آن نداشته باشیم. «هاینریش هاینه»، «ناظم حکمت»، «برتولت برشت» و «اریش فرید» هم در این دیدگاه با سبک و سیاق خاص شان با ریتسوس هم رأی هستند.

برسیم به ترجمه شما: شما چرا سراغ ریتسوس رفتید؟ يك ضرورت بود یا پاسخ به يك میل درونی؟ لطفاً کمی درباره كم و كيف و چگونگی ترجمه تان از شعرهای ریتسوس صحبت کنید.

من در سال ۷۷ «تصاویر وارونه سکوت» را از او در آوردم که چندان دیده نشد و ناشر با من رفتار خوبی نداشت. این دفتر در ادامه همان کار ترجمه شده با توسع بیشتر و دقت درخورتر بود. علت گرایشم به ریتسوس را در مقدمه به اندازه کافی توضیح داده ام، فکر کنم لازم نیست در اینجا تکرارش کنم. من - در مقام خواننده و شاعر - ریتسوس را خیلی دوست دارم و می خواستم در این بین، خواننده فارسی زبان را با خودم در لذت خواندن او شریک کنم. به نظرم همین ساده ترین و مهم ترین دلیل برای ترجمه هر کاری می تواند باشد. هم میل درونی بود و هم بسط دریافت شعری شاعران هم نسل خودم. ترجمه ام را چندین بار بازنویسی و بازترجمه کردم در موقعیت های مختلف و از سر فرصت و به جرأت می توانم بگویم یکی از مهم ترین کارهایی است که کرده ام و از آن راضی هستم تا جایی که به من مربوط می شود. با آن که تلاش کردم زبان پاکیزه و درخوری برای ترجمه برگزینم، ولی ترجمه ام به هیچ وجه آزاد نیست به قول معروف، بلکه حتی در جاهایی با متن یونانی تطبیق داده شده به همت يك دوست یونانی - المانی. به هر روی، حاصل کار همین است که می بینید.

شما در کتاب «دروغ های قشنگ» شعرهای ریتسوس را به چهار بخش - و در واقع از چهار دفتر وی - تقسیم کرده اید، علت این مسأله چه بود؟ چرا این شعر ها را برای ترجمه انتخاب کردید؟

قصدم این بود که هم خواننده با شعرهای عاشقانه ریتسوس، هم با کارهای سیاسی - اجتماعی، منظومه های بلند و همچنین با سوگ سروده های او آشنا شود و همین طور در یکی از دفترها، با آخرین شعرهای او که به نظرم سخت فلسفی هستند و تأمل برانگیز. این کتاب در واقع طیفی به نسبت متنوع از تجربیات شاعر بزرگ یونانی را به خواننده معرفی می کند. انتخاب من هم، مثل هر مترجمی، از امکاناتی سرچشمه می گیرد که در اختیار داشتم و آثاری که دم دستم بود و همچنین مهم ترین کارهای او در زبان المانی که من می دانمش تا حدی، از او در هیچ زبانی تمام شعرهایش ترجمه نشده - تا جایی که من می دانم - همه گزینش کرده اند چون ریتسوس بیش از ۹۰ کتاب دارد، نمی شود همه اش را ترجمه کرد به دلایل عدیده. به نظرم این کتاب کوچک سلیقه های مختلف شعری را راضی می کند.

در پایان ارزیابی تان از دیگر ترجمه هائی که از ریتسوس در ایران صورت گرفته چیست؟ کدام شان قابل استنادتر هستند؟

من از تمام ترجمه های ریتسوس به فارسی آموخته ام: بی هیچ تعارفی و در این سال ها، این اواخر با زنده یاد فریدون فریاد از نزدیک آشنا شدم و او مرا با ریتسوس آشناتر کرد، چون خودش در یونان زندگی می کرد و یونانی می دانست. بیشترین ترجمه در فارسی هم از آن اوست. کسی نمی تواند اهمیت «تقویم تبعید» و «زمان سنگی» او را برای شعر معاصر انکار کند و همچنین تأثیر کتاب «با آهنگ باران» **صنعوی** که از همه زودتر درآمد، در انتشارات نیل سابق و همچنین ترجمه های شاملو و نوار صوتی اش و همچنین «دهلیز و پلکان» **سپانلو** و ترجمه های **احمد پوری** در «همه چیز راز است». به هر حال همه این دوستان زحمت کشیده اند و من از آنها سپاسگزارم ولی هر کدام از ما سبک و سیاق خودمان را داریم و این در کار ترجمه کاملاً طبیعی است. به نظرم ریتسوس تا جایی که به کار دیگران مربوط می شود، در ایران خوش اقبال بوده چون خوب خوانده شده و همچنین مترجمان مهمی ترجمه کرده اند، غیر از من که باید دیگران در مورد کارم نظر بدهند.